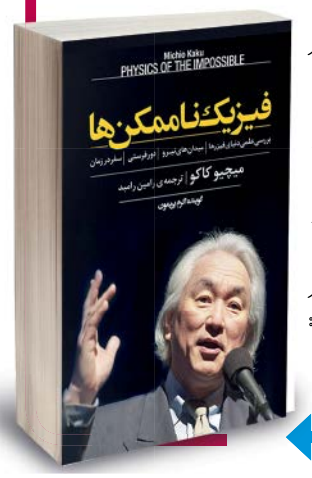
نامکن ممکن



مهیار گل‌محمدی

ناگهان صفحه سیاه شد. یک نوشته انگلیسی هم‌آمد جلوی چشم‌مان «the end». آقای معلم چراغ‌های کلاس را روشن کرد. لپ‌تاپش را که به پروژکتور وصل کرده‌بود، جمع کرد و زد زیر بغلش و با لبخندی که روی صورتش بود، گفت: «فیزیک یعنی این!» و از کلاس خارج شد. بچه‌ها اما جم نمی‌خوردند. همگی غرق شده‌بودند در افکار خودشان. می‌شد حدس زد مبصر کلاسمان با آن هیکل ورزشکاری‌اش، برای اولین بار دارد به چیزی غیر از وزنه و دمبل فکر می‌کند. چیزی مثل سفر در زمان یا حتی رسیدن به سرعت نور! شاگرد اول کلاس هم روی کاغذ، یک سری چیزها را محاسبه می‌کرد و آخرش هم فریاد زد نمی‌شود، غیرممکن است! هفته بعد زنگ فیزیک همه بچه‌ها با سرهایی سنگین از سوال منتظر آقا معلم نشسته بودند. آقا معلم سلام کرد و بعد پرسید: «کسی از جلسه قبل سوالی نداره؟»

همان لحظه به تعداد دانش‌آموزان کلاس دست‌ها بالا رفت. آقای معلم خندید، انگار که منتظر این لحظه باشد. سپس از داخل کیف چرمی قهوه‌ای رنگش، یک کتاب بیرون آورد «فیزیک ناممکن‌ها» بعد گفت: «آقای میچیو کاکو، تو این کتاب پاسخ همه سوالات شما رو داده» چند روزی نگذشت که زنگ‌های تفریح تمام بچه‌های کلاس ما، کتابی با جلد مشکی در دست داشتند که رویش نوشته شده‌بود: «فیزیک ناممکن ها، انتشارات مازیار»



دوباره خفاش



امیرعلی حبیبی

وقت آن است به طرفداران ابرقهرمان‌ها تبریک بگوییم. بالاخره بعد از سال‌ها این دسته از علاقه‌مندان سینما می‌توانند ۱۷۶ دقیقه از وقت‌شان را صرف تماشای بتمن کنند. در این قسمت از بتمن، مرد سیاهپوشِ گاتهام سیتی باز به دنبال کشف فساد، جرم و جنایت و حل و فصل آنهاست. (قطعا با پیدا نکردن ریشه‌های فساد، جرم و جنایت در این شهر فیلم زودتر از آن‌که شروع شود، تمام می‌شود و دست و دل همه خالی می‌ماند). مت ریورز با استفاده از فیلم‌های دهه ۱۹۷۰ و با کمک گرفتن از کمیک‌های متفاوت، یک داستان خوب سر هم کرده‌است تا بیننده‌ها را میخکوب این فیلم سینمایی کند. بتمن ۲۰۲۲ با بد قولی‌هایی که در زمان اکران صورت گرفت، توانست در روزهای اول فروش خوبی داشته‌باشد. همچنین نقدهای مثبت زیادی را برای خود گرفت و توانست لقب رئال‌ترین روایت از زندگی مرد خفاشی گاتهام سیتی را برای خود بردارد. شاید دلیل اصلی این اتفاق گره‌ای است که سه‌گانه ریورز، کریگ و کلارک بین فساد و خانواده بتمن در داستان فیلم زدند.



پاتوق کتابخوانی





امیرحسین علی‌نیافرد

بعضی از مکان‌ها تفاوت خاصی با ماشین امید سازی در جهان ندارند چرا که همیشه در آنجا حال آدم خوب می‌شود. حال و هوای این مکان‌ها همیشه از تجمع حال بد ممنوع هستند یا اگر کمی ابروهایمان طی یک سری اتفاقات خم شوند، کتابشهر ایران یکی از همان حال خوب‌کن‌های دل‌های غمگین است.

چیزی که این کتابفروشی را از دیگر مکان‌های فروش کتاب متمایز می‌کند، فضای جالب، متفاوت و رنگارنگ آن است که دل آدم را با فضای خاص خودشان پر از نور امید می‌کنند.

مرداد همین امسال شعبه خیابان انقلاب کتابشهر ایران مخصوص خود نوجوان‌ها، انقلابی در خبرها و دل دهه هشتادی‌ها ایجاد کرد و با استقبالی باشکوه در قالب یک جشن، این شعبه در تهران افتتاح شد. در طبقه دوم شعبه انقلاب این کتابفروشی، می‌توانید بدون کفش بروید تا روی زمین موکت‌شده بنشینید و در کنار خرید، کتاب مورد علاقه‌تان را هم بخوانید و لذت و کیف دنیا را ببرید.

کتابشهر ایران فقط شعبه خیابان انقلاب تهران را ندارد بلکه در بیشتر نقاط کشور اعم از بهارستان، شهرکرد، سمیرم، اردبیل، بجنورد، زاهدان، کرج، مشهد، بوشهر شعبه دارد که روز به روز نیز شعبه‌های آن در سراسر کشور در حال افزایش است.

بی‌شوخی



زینب محمدی

مترو شلوغ بود، مثل تمام روزهای دیگر. صندلی که بماند، اگر خوش‌شانس بودی می‌توانستی دستت را یک‌جوری به میله بند کنی. در آن شرایط که حتی نفس‌کشیدن هم کار سختی است. کسی که کنار من ایستاده بود، با خونسردی کامل با گوشی‌اش فیلم تماشا می‌کرد. برای رعایت حریم شخصی و این حرف‌ها هر بار نگاهم را از روی صفحه گوشی‌اش منحرف چیزی دیگر می‌کردم اما نمی‌شد که نمی‌شد. آنجا اصلا حریم شخصی‌ای وجود نداشت. مسافر کناری هم که متوجه من شده‌بود گوشیش را چرخاند تا بهتر بتوانم فیلم را تماشا کنم. بازیگرش «جیم کری» بود. همین باعث شد محو فیلم بشوم. داستان یک مجری برنامه کودک بود که انگار مثل ما او هم در مخمصه‌ای گیر افتاده و باید برای بهتر شدن شرایطش، تلاش کند. داشتم فیلم را تماشا می‌کردم که متوجه شدم صفحه نمایش دارد از من دور و دورتر می‌شود. مسافر کناری به مقصدش رسیده‌بود و از قطار پیاده می‌شد. قطار که خلوت شد گشتم دنبال اطلاعات این فیلم. که بعد متوجه شدم یک سریال است که فقط دو فصل دارد. اسمش هم «kidding» یا «شوخی کردن» به زبان فارسی خودمان بود.

